

## سخنی چند بیاد احمد آتش



بقلم آقای دکتر رضازاده شفق

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی

سال گذشته مرگ چند تن از دانشمندان ایرانی و ایرانشناس را فرا آورد و جهان ادب ایران را سوگوار ساخت. از ایرانشناسان (هنینگ) و (مینورسکی) و احمد آتش پشت سر هم بدرود زندگی گفتند. هنینگ که در اثر جنگ خانمانسوز جهانی دوم از مقر خود آلمان به انگلستان پناه آورده و در آنجا مشغول تحقیق و تدریس بود و در زبان پهلوی و تاریخ زرتشت و موضوعهای مشابه مطالعات ارزنده داشت در دوسه سال اخیر با آمریکا رفت و از آنجا به آنجهان رهسپار گشت و آثار ناتمام او که از آنجمله یک فرهنگ فارسی بود متوقف شد.

مینورسکی که در اواخر دوره تزاری از طرف دولت روسیه در آذربایجان مأموریت سیاسی داشت از همان زمان در زبانشناسی ترکی و در جغرافیای ایران دست به تحقیق و تتبع زد و مطالعات شایانی بجا آورد. بسال ۱۹۵۳ میلادی که از آمریکا رو بمین میآمدم در حومه لندن بدیدارش شتافتم و در اطاق کوچک و انباشته کتابخانه اش مرا پذیرفت و چندی از مباحث تاریخی را مطرح ساخت و باشوخ طبعی که داشت موقعی که از من توقع میکرد باو نامه بنویسم گفت نشانی من آسانست همان «سبزه میدان» بنویسید کافیست! منظورش اشاره بنام کوچه مسکنش در (کبریج) بود که (گرین استریت) یا کوچه سبز نامیده میشد! بار دیگر او را بسال ۱۹۵۷ میلادی یعنی ۱۳۳۶ در انجمن اسلامی لاهور دیدم که در آخرین جلسه آن نطق کوتاهی بعنوان تودیع ایراد کرد و این بیت را بر خواند:

يقولون ان الموت صعب على الفتي مفارقة الاحباب والله اصعب !

از تازه ترین و آخرین مصیبت‌های سال . درگذشت احمد آتش است که الحق فوت چنان مرد شریف دانشمند آتش بلدلما زد . هنوز چند ماهی نگذشته که او با همسر محترم مهر بانس در طهران بود و در انجمن ایرانشناسان شرکت میکرد و دوستان نزدیک او مسرور بودند . اولین بار موقع برگشتن از نخستین مسافرت امریکا یعنی بسال ۱۹۴۷ میلادی بود که او را در استانبول زیارت کردم و جوانی بسیار مؤدب و متواضع و خونگرم در برابر خود یافتم . در آنموقع گویا ریاست شعبه اسلامی کتابخانه دانشگاه استانبول را داشت و مرا با کمال مهربانی برای دیدن کتابخانه راهبری کرد و بعد یکی دو بار گذرد هم آمدیم . در آنموقع مشغول تهیه مقدمه فاضلانۀ خود به کتاب « ترجمان البلاغۀ » رادویانی بود و از فیض تتبع او بود که متوجه شدم کتاب مزبور برخلاف مشهور که آنرا از فرخی سیستانی می دانستیم از رادویانی است و همانسال که بطهران آمدم این مطلب را در مجله یغما نوشتم تا اینکه خود ترجمان البلاغۀ با همت و اقدام آتش طبع و توزیع گشت .

چهار سال پیش که بموجب دعوت اولیای پیمان مرکزی برای ایراد سخنرانیهای در دانشگاههای (آنکارا) و استانبول به ترکیه رهسپار شدم روزهای خورشیدی در شهر زیبای استانبول . که توأم گفتم وطن ثانی منست . با آن مرد هوشمند ارجمند گذراندم و همراه و با راهنمایی او و استاد علی نهاد و استاد قره خان با استادان دانشگاه استانبول آشنایی پیدا کردم و در مجالسی مرکب از دانشجویان و استادان سخنرانیهای ایراد کردم و در کلاس درس فارسی آتش بنا بر درخواست خودش بنفاری مصاحبه ای بجا آوردم . درین ملاقاتها با مشاهده روش تحقیق او در نسخ خطی و تاریخ ادبی و خواص لغوی زبان فارسی حسن تقدیر و تحسین من نسبت بایشان هر بار فزونتر میشد .

چنانکه در فوق اشاره کردم احمد آتش با همسر گرامی خود برای شرکت در انجمن ایرانشناسان که در ۹ شهریور سال گذشته (۱۳۴۵ ش) توسط شاهنشاه آریامهر در تالار فردوسی دانشگاه طهران گشایش یافت بطهران آمد . معلوم شد بحکم بیماری قلبی از راه زمینی آمده است و همان خسته و در مانده اش کرده بود با اینحال هم او وهم خانم محترم

از دیدار دوستان و مسافرت ایران بسیار خرسند بود و هر دو باشوقی فراوان در جلسات و در مهمانیها شرکت میکردند و از دیدار دوستان ایرانی و خارجی خود مسرور و ممنون بنظر میآمدند. در شعبه ادبیات و هنر که به سرپرستی دکتر محمد معین برپا میشد (و اکنون هزار افسوس سر دکتر معین بر بالین بیماریست و باشد که بتوفیق الهی از آن بیماری سخت رهایی یابد و به نشر آثار گرانبهایش ادامه دهد!) استاد احمد آتش در باب یک «نسخه دستنویس از منشآت خاقانی» نطقی سودمند ایراد کرد و نکاتی درباره زندگانی و ارتباطات شاعر بزرگ بیان کرد.

ایامی که در استانبول با او مصاحبه داشتم قصد خود را در خصوص توسعه کار ادبی فارسی در دانشگاه استانبول و تنقیح و چاپ برخی نسخه های نادر دستنویس فارسی اظهار میکرد. در تمام برخوردها از همه بیشتر نجابت و خنده روی او نظر مصاحبین او را بمعنی دوستی و خلوص معطوف میداشت پس در واقع رسالت ادبی احمد آتش بایران توأم بامهر و خلوص بود که حقیقت ادب همانست. من در این مختصر مانند سایر هم میهنان وظیفه خود می شمارم سخن تأسف فر او را قلبی از درگذشت چنان ادیب ارجمند و ایرانشناس دانشمند و دعا و درود بروان پاک او، یکبار دیگر تسلیتهای صادقانه ام را بباز ماندگان آن مرحوم بخصوص همسر مهربان و وفادارش و همچنین به استادان محترم دانشگاه استانبول که همکار و یار او بودند تقدیم دارم و باین بیت نغز مترنم می شوم:

از دوری تو جانانای چه ماند در دل      از کاروان چه ماند جز آتشی بمنزل!